



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲۰۸۸۶۵۴۳۹۱-۲۰۸۸۸۸۰۷۱۹-۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۲۰-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلرین تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران: آذان ظهر ۱۳:۰۱ آذان مغرب ۲۰:۱۸ آذان صبح فردا ۴:۲۶ طلوع آفتاب ۶:۰۲



سفر نامه آبراهام

رویای رودریگز!

پیمان مقدم

■ «ابراهیم رودریگز» ملقب به آبراهام تبعه ونزوئلاست که والدین ایرانی داشته. او سال‌ها زیر سایه تبلیغات سنگین ضد ایران در آمریکا تحصیل کرده اما بر اساس آنچه شنیده و خوانده همیشه در آرزوی بازگشت به وطن بوده. یادداشت‌هایی که می‌خوانید روایت اوست از سفرش به ایران و آنچه به چشم می‌بیند...

■■■

صبح زود بوقه پدتم نان بخرم. عموجان تاکید کرده که این روزها تا آرد گران نشده و در نتیجه پهای نان هم بالا نرفته باید قدر عافیت را دانست. در حال عبور از عرض خیابان بسودم و خوش خیال که صبح است از رانندگی جنون‌آمیز هنوز خبری نیست، ناگاه صدای ترمزی شنیدم به گوشم هجوم آورد و در میان زمین و هوا ملق شدم. تاملتی صاهای نامفهومی می‌شنیدم، اما رفته‌رفته در می‌یافتم که هنوز به دیار باقی ملحق نشده‌ام. شنیدم که راننده ماشین می‌گفت: «آقایان کارت شناسایی بنده است، واقعا شرمنده، اما من مسافر مهمی دارم. جلسه صبحانه‌خوری است. چیزیش نیست خوب می‌شود!» در همین حین که مردم بالای سر من بودند و صحنه تصادف را بررسی می‌کردند، یک نفر با اورژانس در حال مکالمه بود: «آلو اورژانس... بله یک مورد تصادفی است، چی؟ سر کرای کدام است؟ آقا بیا تا سقط نشده!» رفته‌رفته می‌توانستم آدم‌ها را ببینم و سیاهی از دیدگانم کنار می‌رفت. ناگهان کسی نزدیک شد و اعلام کرد: «بنده دکتر کاپیتان هستم. اجازه بدهید، اطراف بیمار را خلوت کنید. چی شده باباجان؟ صدای من را می‌شنوی؟ آلو آلو!» صدایش آشنا بود. معلوم بود آدم مهمی است. کت و شلوار مارکدار به تن داشت و با همان دک و پژ داشت به بررسی امحاء و احشای من می‌پرداخت. «چیزی نیست. نقل سرد است، چیزی نیست.» در همین حین شخصی به دکتر کاپیتان نزدیک شد و گفت: «می‌بینید دکتر؟ اگر بوجه متسرو را داده بودند الان این بنده خدا مجبور نبود پای پیاده این همه راه بیاید و دچار سانحه شود...» تالاب. یک کفتر بی‌ترتیب روی شانه کت اون نفر لولی چغلی کرد. نفهمیدم این همه عکاس و خبرنگار و دوربین پهو از کجا پیدایش شده همه در حال تهیه گزارش از همان آقای مهم بودند که در حین سانحه دچار مشکل کبوتری شده بود. یک نفر هم هنوز داشت با اورژانس چانه می‌زد: «آقا به ارواح خاک آقام... چی؟ رنگ بزبیم بهشت زهرا؟ نه بابا نمرده، آقام که ۱۰ ساله مرحوم شده. این بنده خدا هنوز پهن خیالانه.» در همین حین یک آقای دکتر مهربان دیگری به من نزدیک شد. این یکی هم آدم مهمی بود. ازلباش فهمیدم: «هزیزم، چی شده؟ نترس اصلا من دوست شما هستم. من همه را دوست دارم. الان خوب می‌شی، با ماشین‌های زنده تصادف کردی؟ هیچ نترس. یارانه این ماه واریز شده، اصلا ناراحت چیزی نباش. مشکلات بهداشتی همه حل، گرانی هم نداریم. مسکن و اشتغال هم حل است.» در حالی که به سمت دیگری می‌رفتم به همراهانش دستور داد که اورژانس را کت بسته بیاورند اینجا و گفتند: «اگر به سبب حسادت‌ها پروژه منوریل راهاندازی می‌شد این بنده خدا هم به این روز نمی‌افتاد.» من همچنان روی زمین پهن بودم. اشخاص بسیاری می‌آمدند و ملاقات‌ام می‌کردند. یکی‌شان شخص مهربانی بود که فکر کنم خودش از عزیزمحمدی یا نورمحمدی معرفی کرد و سراغ پلاک ماشین را گرفت. مردم گفتند: «۸۸ الف ۲۳۳ ایران ۱۰» یا تلفن سری تکتان داد و گفت: «هووووم! مطمئن بودم انحرافی بوده. تازه ظاهرا انحراف به چه هم داشته.» در همین حین دو نفر دیگر هم آمدند. یکی هم آمد و به یکی دیگر گفت: «فراسنی به نقطه بنار ببینم این بنده خدا چرا همچین شده؟» کمی که جلوتر آمد و خوب که واریس کرد گفت: «ای بابا حیف که مهرجویی استفاده و گرته به کار ی برات می‌کردم، شرمنده ولی من با نارنجی و اپنا کاری ندارم کلا. بریم پخش.» آن یکی اما با آوایی عاقل اندر سفیه گفت: «اینکه اصلا شبیه میت و مصدوم نیست. اصلا در نیموده شلخته است. فقط به پیراهن نارنجی مسخره تنش کرده که گول‌زنکه. به قبول مرتضی... اصلا تو برو فریودن من هستم.» ای داد. چه بدبختی شد. چرا کسی از اورژانس نمی‌آید مرا جمع کند. در همین حین دیگری آمد بالای سرم و در حالی که یک نفس می‌خندید، گفت: «پاشو بابا جان، پاشو. داروی غیرمجاز مصرف کرده بودی، خواب دیدی، دو امتیازتان را هم برگردانیدیم. برو خیالت راحت...» از خواب برخاستم. خدا را شکر که منزل بودم و عموجان خشمگین و دژم اعلام کرد: «برو دیگه تا ناوایی نبسته.»

ادامه دارد

برش از اخبار

ممنوعیت فروش کتاب «دفاع از حقوق شهروندی» در نمایشگاه کتاب

■ شرق: کتاب دفاع از حقوق شهروندی نوشته محمدحسین علیپسور مدیر و سردبیر هفته‌نامه توقیف‌شده «آبان» در بیست‌وپنجمین نمایشگاه کتاب تهران جمع‌آوری و فروش آن ممنوع اعلام شد. کتاب دفاع از حقوق شهروندی، دفاعیات مدیرمسئول آبان در دادگاه مطبوعات است که چند سال پیش با مجوز اداره کل کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ و روانه بازار کتاب شد.

شرق

روزنامه

پنجاهشبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ ۱۸جماه‌النبائی ۱۴۳۲ ۱۰می ۲۰۱۲ ۱۵سال نهم شماره پیاپی ۱۵۲۵ شماره ۶۰۱ دوره جدید ۱۲صفحه+۲۲صفحه ضمیمه

نگاه

تراژدی لوازم و وسایل باقیمانده از «صادق هدایت»

جهانگیر هدایت



برای آنکه ما دقیقا به این لوازم و وسایل برسیم باید از خانه پدری صادق هدایت آغاز کنیم. این خانه که متجاوز از ۱۵۰ سال عمر دارد از آن هدایت‌قلی‌خان هدایت اعضضادالملک بود. اعضضادالملک در سال ۱۳۲۳ قصد کرد خانه قدیمی را بفروشد. خانه فروخته شد و از عجایب آنکه تا سال ۱۳۵۲ این خانه همان طور دست نخورده باقی ماند، کسی در آن سکونت نکرده فقط خراب شد. گچ‌ها فرو ریخت و همه چیز فرسوده‌تر شد. چون ۳۰سال بدون آنکه کسی آن را مرمت کند باقی ماند. در سال ۱۳۵۴ طبق دستور دولت این خانه از صاحبانش خریداری و تعمیر شد. قراربود که پس از تکمیل تعمیرات خانه تبدیل به موزه صادق هدایت شود. هم‌زمان با این اقدامات نامه‌هایی برای وراث صادق هدایت ارسال و از آنها خواسته شد آنچه از صادق هدایت نزد آنها باقی مانده تحویل دهند که در موزه صادق هدایت به تماشا گذاشته شود. وراث نیز آنچه از صادق هدایت برایشان باقی مانده بود به کارمندان اعزامی مربوطه تحویل دادند. کار تحویل گرفتن لوازم و وسایل تا سال ۱۳۵۶ به طول انجامید و پس از انقلاب این برنامه معوق ماند. در اوایل انقلاب کسانی مسئول تمام دفاتر رژیم پهلوی شده بودند. با آنها تماس گرفتیم و تقاضا کردیم این لوازم و وسایل به خانواده صادق هدایت بازپس داده شود ولی نتیجه‌ای به دست نیابردم و سرانجام به موزه رضا عباسی تحویل داده شد. موزه رضا عباسی هم تمام این‌ها را در انبار پایگانی کرد. یک‌بار پس از مذاکرات و مکاتبات توانستیم از صاحب جمع اموال که خیال می‌کرد پادشاه مثلث برموداستت وقت بگیریم و لوازم و وسایل عمومیر را ببینیم. صاحب جمع اموال خیال می‌کرد این لوازم ارث بابای اوست و نمی‌فهمید که در ثاان عمومی من است! با چه کرشمه و ناز لوازم را به من نشان داد و چهارچشمی مرا می‌پایید که نکند یک عکس را کش بروم! وقتی از بعضی چیزها تصویر خواستیم، گفت برو کاغذ ۸چهار بخر بیار برایت زیراکس بگیرم. این را می‌گویند مراقبت از بیت‌المال! موزه‌ای که لوازم صادق هدایت را فقط انبار می‌کند صاحب جمع اموالش هم این طوری است. این گذشت تا سال ۱۳۸۱ که سالگشت یکصدسالگی صادق هدایت بود. من مذاکراتی با موزه رضا عباسی شروع کردم که بالاخره موافقت کردند لوازم و وسایل و عکس‌ها را برای مدت یکماه در یکی از سالن‌های موزه به نمایش بگذارند. این کار انجام شد ولی چه شدنی؟ بدون هیچ‌گونه افتتاحیه. از میراث فرهنگی که هیچ‌کس نبود حتی از خانواده هدایت هم کسی را دعوت نکرده بودند. من که می‌دانستم! با چه گونه افکار و رفتارهایی روبه‌رو هستم. به نزدیکان اطلاع دادم که در سالن موزه رضا عباسی حضور یابند. ما جمع شدیم بدون هیچ‌گونه مراسم، سخن و حرکتی در سالن مشغول تماشای عکس‌ها و لوازم و وسایل باقیمانده‌ای شدیم که سال ۱۳۵۶ آنها را به طور امانی تحویل داده بودیم! یکی از ادعاهایی که شنیدم، این بود که یکی از متصدیان میراث فرهنگی مدعی شد که این لوازم و وسایل را ما خریدهایم! بیایید بگویید از کی خریدید و کجا خریدید و چه زمانی خریدید؟ بعد از این برنامه از سال ۱۳۸۲ به بعد این بازمانده‌های نویسنده بزرگ ایران به انبار موزه برگشت ناگفته نماند میزتحریر صادق هدایت در اختیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است و چون در نگهداری از میز چوبی توجه لازم نشده رو به اضمححال است. از آن و آن شنیدیم که در شهریور ۱۳۹۰ قرار است لوازم و وسایل صادق هدایت از بازداشت خلاص شده و یک بار دیگر مردم این مملکت فرصت داشته باشند آنها را به ببینند. ولی کلاغی خبر آورد که در آخرین مرحله اخذ امضا مخالفت کرده‌اند و لوازم در انبار موزه ماندند! در همان رخصت یک ماهه که لوازم و وسایل بازمانده از هدایت را به نمایش گذاشتند چند مطلب بسیار مهم نظرم را جلب کرد: همدندی به نام رضا تبریزی از چهره صادق هدایت یک تخته قالیچه ساخته بود. قالی نیاز به توجه و نگهداری دارد و در انبار موزه این قالیچه از بین رفت! صادق هدایت هزاربیشه چوبی داشت که روی میزتحریرش قرار داشت و در عکس‌های اتاق صادق هدایت دیده می‌شود. این هزاربیشه قدیمی چوبی است و در اثر بی‌توجهی در انبار موزه وضع بسیار اسفناکی پیدا کرده و در شرف اضمحلال کامل واقع شده بود. تعدادی از آنچه که وراث صادق هدایت تحویل دادند دیده نشد. حال بی‌مناسبت نیست فهرست کامل آن چه از صادق هدایت باقی مانده و قرار است در موزه رضا عباسی موجود باشد ذکر کنم. عینک یک عدد - ساعات مچی دو عدد - قلم خودنویس دو عدد - کیف - جرمی یک عدد - قالیچه چهره هدایت کار رضا تبریزی

رویداد

ارکستر گلستان کنسرت می‌دهد

ارکستر گلستان به رهبری اکبر تین‌نورد ۲۱ و ۲۲ اردیبهشت‌ماه در موسسه منظوم‌خرد به روی صحنه می‌رود. به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی موسیقی ایران، در این کنسرت، ارکستر گلستان به رهبری اکبر تین‌نورد و سرپرستی شاهین عابدی‌زاده‌چلورچی به روی صحنه می‌رود و قطعاتی از ساخته‌های



نگداشت «سیمین دانشور» در نمایشگاه کتاب

شرق: روز جمعه مراسم نکوداشت «سیمین دانشور» در نمایشگاه کتاب برگزار می‌شود. در این مراسم که از ساعت ۱۲ تا ۱۳:۳۰ در سرای اهل قلم مصلای تهران - محل برگزاری نمایشگاه کتاب - برگزار می‌شود، غلامرضا امامی، دکتر سعید محبی و «لیلی ریاحی» دخترخوانده «سیمین دانشور» به سخنرانی خواهند پرداخت. «سیمین دانشور» نویسنده و مترجم ایرانی عصر روز ۱۸ اسفند ۱۳۹۰ در ۹۰سالگی در خانه‌اش در تهران درگذشت.

آکادمی

تلاش برای شکستن رکورد ۵۰ساله

سقوط آزاد از ارتفاع ۳۶کیلومتری

■ گروه علم: مهندسان شرکت «بویود کلاک» در تلاشند با ساخت یک دست لباس شبیه لباس فضایی مقدمات رکوردشکنی «فیلیکس بوم‌گارتنر» را فراهم کنند. این شرکت در تولید لباس‌های فضایی تخصص دارد و تاکنون لباس‌های ویژه‌ای برای ناسا و وزارت دفاع آمریکا تهیه کرده است و اکنون می‌خواهد یاریگر «بوم‌گارتنر» باشد تا یکبار دیگر رکوردشکنی کند. وی می‌خواهد با سقوط آزاد از ارتفاع ۳۶/۵کیلومتری، رکورد پرش مافوق صوت را به نام خود ثبت کند.

این خرتزار می‌خواهد سوار بر یک محفظه ویژه که زیر یک بالی هلیوم متصل شده است، به ارتفاع ۳۶هزارمتری برود و پس از باز کردن در محفظه، پرش خود را آغاز کند. وی می‌خواهد با این پرش رکورد طولانی‌ترین پرش آزاد و پرش مافوق صوت را به نام خود ثبت کند، اما انجام این پرش به لباس ویژه‌ای نیاز دارد تا بتواند فشار و دمای بسیار کم و سرعت ۱۲۶۰کیلومتر در ساعت را تحمل کند. «بوم‌گارتنر» ۴۲ساله امیدوار است بتواند در این حرکت، رکورد جهانی سقوط از ارتفاع را که از ۵۰سال پیش تاکنون تغییر نکرده است، بشکند. با توجه به دمای بسیار کم و به‌ویژه کمبود اکسیژن، «بوم‌گارتنر» باید از یک شب لباس فضانوردی و مخزن اکسیژن استفاده کند. این خلبان باالگرد اهل استرالیا می‌خواهد پیش از آغاز پرش اصلی، پرش‌های تمرینی را در ارتفاعات ۱۸ و ۳۷کیلومتری انجام دهد. لباسی که «بوم‌گارتنر» می‌پوشد از چهار لایه ساخته شده است. لایه خارجی از الیاف ضدآتش ساخته شده و مانند عایق عمل می‌کند. داخلی‌ترین لایه نیز امکان حرکات عمودی و حفظ موقعیت دلتا (سر پایین و پاها بالا) در طول پرش آزاد را فراهم می‌کند. سیستم فشار نیز برای جلوگیری از آسیب به بافت‌های بدن به دلیل تغییرات شدید طراحی شده است. در این سیستم، یک جفت دیالگرام وظیفه کنترل فشار داخل لباس را بر عهده دارد. یک جفت فرستنده و گیرنده صدا، دوربین تصویربرداری با زوایه دید ۱۲۰ درجه، شتابسنج و دستگاه اندازه‌گیری فشار داخلی لباس نیز تعبیه شده است.

کارتون‌خواپ

علی درخشی

aderakhshi@yahoo.com

